

جهانی شدن، مهاجرت‌های بین‌المللی و زبان‌ها

ابراهیم علومی^۱

دانش‌آموخته دکتری گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۲ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۱/۲۵)

چکیده

هدف این مقاله پاسخ به این پرسش است که جهانی شدن چگونه از طریق مهاجرت‌های بین‌المللی بر زبان‌ها تأثیر می‌گذارد. جهانی شدن با سرعت بخشیدن، گسترش دادن و تنوع بخشیدن به این‌گونه مهاجرت‌ها، موجب جدا شدن فرد از جامعه زبانی خود و پیوستن به دنیای زبانی جدیدی می‌شود. در این مقاله زبان و مهاجرت و تأثیر متقابل آنها از دو نظر بررسی می‌شود؛ نخست از زاویه سیاستگذاری‌های مهاجرتی کشورهای میزبان که طبق قوانین خود، مقررات سخت‌گیرانه‌ای را در حوزه زبان برای تازه‌واردان اعمال می‌کنند و دوم از زاویه فرهنگ‌پذیری و ادغام در جامعه میزبان توسط مهاجران. نمونه‌های مطرح‌شده در ذیل هر کدام نحوه تأثیرگذاری مهاجرت بین‌المللی بر زبان مهاجران را نشان می‌دهد و بدین طریق مشخص می‌شود که مهاجرت بین‌المللی چگونه در مقیاس وسیع می‌تواند عامل همگونی زبانی باشد.

واژگان کلیدی

تنوع زبانی و فرهنگی، جهانی شدن، سیاستگذاری مهاجرت، فرهنگ‌پذیری، مهاجرت‌های بین‌المللی.

طرح مسئله

جهانی شدن را می‌توان مهم‌ترین ویژگی عصر کنونی دانست که تحولات عمیق و گسترده‌ای را در زندگی انسان به وجود آورده است. هرچند در ابتدا وجه اقتصادی جهانی شدن پررنگ بود، به مرور این پدیده ابعاد مختلفی پیدا کرده است. یکی از ابعاد این پدیده، بُعد فرهنگی آن است که به واسطه گسترش ارتباطات، حرکت افراد، کالا، خدمات، عقاید و اندیشه‌ها، عامل تهدید فرهنگ‌های ملی، قومی و محلی شده است. در این میان یکی از عناصر فرهنگی که تحت تأثیر جهانی شدن مورد تهدید قرار گرفته، زبان‌ها هستند. زبان‌ها به‌عنوان یکی از عناصر هویت‌بخش فرهنگی افراد، گروه‌ها و ملت‌ها از امواج همگون‌ساز جهانی شدن به دور نمانده‌اند و امروزه همزمان با تشدید و گسترش جهانی شدن، آنها نیز در خطر نابودی به نفع تعداد معدودی زبان، قرار گرفته‌اند.

«مهاجرت‌های بین‌المللی»، از عواملی است که با توجه به گسترش آن بر اثر فناوری ارتباطات و اطلاعات در عصر جهانی شدن بر زبان‌ها تأثیر منفی می‌گذارد. زبان به‌عنوان مهم‌ترین ابزار ارتباطی و پیام‌رسانی میان افراد، اولین دغدغه مهاجران است، زیرا با دانستن زبان میزبان، فرد راحت‌تر در جامعه جدید ادغام می‌شود و به سوی اهداف خود گام برمی‌دارد.

حال سؤال این است که مهاجرت‌های بین‌المللی (متغیر مستقل) در بستر جهانی شدن (متغیر میانجی) چگونه بر زبان‌ها (متغیر وابسته) تأثیر می‌گذارد؟

به‌منظور پاسخ به این پرسش ابتدا در بخش جهانی شدن و مهاجرت‌های بین‌المللی که چارچوب مفهومی این مقاله تشریح می‌شود، ضمن تعریف مفاهیم مرتبط با جهانی شدن و مهاجرت، تحولات مهاجرت‌های بین‌المللی در عصر جهانی شدن بررسی می‌شود و در بخش بعد (مهاجرت و زبان)، که عملاً پاسخ به پرسش مقاله است، به چگونگی تأثیرگذاری مهاجرت بر زبان‌ها از دو زاویه پرداخته می‌شود: نخست بحث سیاستگذاری‌های مهاجرتی کشورهای میزبان و مسئله زبان، دوم مقوله فرهنگ‌پذیری و ادغام مهاجران در جامعه میزبان و از دست رفتن زبان آنها طی چند نسل. در بخش سیاستگذاری به‌منظور روشن شدن بحث، اهمیت و نقش زبان در قوانین مهاجرتی و اعطای شهروندی به مهاجران در برخی از کشورهای مهاجرپذیر بررسی و در بخش فرهنگ‌پذیری نیز به پژوهش‌های صورت‌گرفته در خصوص زبان مهاجران و عدم انتقال بین‌نسلی زبان استناد شده است. بخش آخر مقاله نیز جمع‌بندی همه مطالب بخش‌های قبلی است.

جهانی شدن و مهاجرت‌های بین‌المللی

جهانی شدن پدیده‌ای است که در مورد خود کلمه، مفهوم و تعریف آن اتفاق نظری وجود ندارد و هر کس براساس دیدگاه و علایقش تعریفی از آن به دست می‌دهد.

گیدنز جهانی شدن را «تشدید روابط اجتماعی جهانی» تعریف می‌کند؛ «همان روابطی که موقعیت‌های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارند شکل می‌گیرد و برعکس». از نظر وی امروزه جهان تحت تأثیر جهانی شدن است و «دگرگونی محلی... در واقع بخشی از فراگرد جهانی شدن به‌شمار می‌آید» (گیدنز، ۱۳۸۰: ۷۷).

از نظر شولت «جهانی شدن فرایند مستمری است که به‌موجب آن جهان به سپهر اجتماعی بدون مرز تبدیل می‌شود. البته دسته‌بندی‌های جغرافیایی باقی خواهند ماند، ولی جغرافیای سیاست جهانی دیگر محدود به قلمرو سرزمینی کشورها نمی‌شود» (شولت، ۱۳۸۳ الف: ۴۹-۴۸).

رابرتسون نیز جهانی شدن را «هم به در هم فشردن جهان و هم تراکم آگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک کل» تعریف می‌کند. به نظر وی فرایندهای جهانی شدن قرن‌هاست با فراز و نشیب‌هایی ساری و جاری است، اما تمرکز بر بحث جهانی شدن موضوع نسبتاً جدیدی است (رابرتسون، ۱۳۸۲: ۳۵).

به‌طور خلاصه جهانی شدن به‌عنوان فرایندی تاریخی با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

- گسترش فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سراسر مرزهای سیاسی به‌نحوی که اتفاقات، تصمیمات و فعالیت‌ها در یک منطقه از جهان برای افراد و جوامع دیگر اهمیت می‌یابد؛

- تشدید یا افزایش اهمیت درهم‌تنیدگی در همه حوزه‌های اجتماعی از اقتصاد تا محیط زیست؛

- تسریع فرایندها و تعاملات فرامرزی با تحول در سیستم‌های جهانی حمل‌ونقل و ارتباطات؛

- گسترش، تشدید و تسریع تعاملات جهانی همراه با درگیر شدن عمیق جهان و محل (Held and McGrew, 2007: 2-3).

یکی از پدیده‌هایی که در عصر جهانی شدن بر شدت و گستره آن افزوده شده، مهاجرت‌های بین‌المللی است. مهاجرت از پدیده‌های مهم جمعیت‌شناختی است و در کنار میزان تولد و مرگ از عوامل مهم شکل‌دهنده تغییرات جمعیتی محسوب می‌شود؛ تغییراتی که می‌تواند موجب تعادل یا بی‌تعادلی در جمعیت یک محله، جامعه و کشور شود. مهاجرت به دو دلیل استثنا محسوب می‌شود تا قاعده؛ دلیل اول، بی‌انگیزگی است، زیرا اغلب مردم تمایلی به ترک خانه و کاشانه خود ندارند و دلیل دیگر این است که نقل و انتقالات برون‌مرزی افراد معمولاً توسط دولت‌ها کنترل می‌شود و دولت‌ها اختیارات زیادی در این زمینه برای خود قائل‌اند (مارتین و ویگرن، ۱۳۸۶: ۱).

در دهه‌های اخیر میزان و گستره مهاجرت افزایش یافته است، به نحوی که اواخر قرن بیستم را «عصر مهاجرت» نامگذاری کرده‌اند (Castles & Miller, 1996). زیرا هیچ‌گاه مهاجرت به‌ویژه در سطح بین‌المللی مانند پایان قرن بیستم و ابتدای هزاره جدید، پویا، گسترده، عمیق و چالش‌برانگیز نبوده است (به نقل از سجادی، ۱۳۸۴: ۱۱). آنچه به این مسئله دامن زده، جهانی شدن است که موجب افزایش تحرک افراد به‌صورت درون و برون‌کشوری شده و دلیل آن تفاوت سطوح اقتصادی و اجتماعی ناشی از این فرایند است. با این حال باید در نظر داشت که مهاجرت پدیده جدیدی نیست. انسان در طول تاریخ در حرکت بوده و برای به‌دست آوردن غذا و حفاظت در مقابل سرما و گرما از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت کرده است. پس از سکنی گزیدن انسان نیز این حرکت ادامه داشته، اما علل و محرک‌های آن تغییر کرده است (وحیدی، ۱۳۶۴: ۹).

در تعاریف مختلف و متنوع موجود از مهاجرت، هر یک با توجه به فاصله حرکت، مرزهای سیاسی، تغییر دائمی یا نیمه‌دائمی مسکن و نوع مهاجرت، محدوده و ابعاد خاصی را برای مهاجرت تعیین می‌کنند (وحیدی، ۱۳۶۴: ۱۱). از یک دیدگاه «مهاجرت حرکت نسبتاً دائمی جمعی است توسط یک مهاجر از مکانی به مکان دیگر که مقدم بر آن مهاجران براساس سلسله‌مراتبی از ارزش‌ها یا هدف‌های با ارزش تصمیم می‌گیرند، و نتیجه این حرکت تغییراتی در نظام کنش متقابل مهاجران است» (منگلام و هری، ۱۳۶۸: ۳۴-۳۳). در تعریف دیگر مهاجرت داخلی از بین‌المللی متمایز می‌شود: «حرکت افراد و رای مرزها به انتخاب و تحت تأثیر نیروهای اقتصادی و سیاسی با اقامت بیش از یک سال» (cited in: Block, 2006:6). از نظر سازمان بین‌المللی مهاجرت، موارد زیر در تصمیم‌گیری فردی برای مهاجرت تأثیرگذارند:

۱. عوامل اقتصادی: شکاف روزافزون در استانداردهای زندگی میان شمال و جنوب عامل کشش به سوی این کشورهاست؛
۲. حکمرانی و خدمات عمومی: حکمرانی ضعیف، فساد و فقدان خدمات آموزشی و بهداشتی باکیفیت از عوامل رانش محسوب می‌شوند که مهاجرت بین‌المللی را تشویق می‌کنند؛
۳. نبود توازن جمعیتی: این عامل می‌تواند چند شکل به خود بگیرد، مثلاً کاهش نرخ باروری و افزایش امید به زندگی در بسیاری از کشورهای ثروتمند موجب مهاجرت از کشورهای فقیر می‌شود. از سوی دیگر پیر شدن جمعیت در کشورهای صنعتی به‌طور شایان ملاحظه‌ای تقاضا برای کارگران خارجی را افزایش می‌دهد؛
۴. مخاصمات: یکی از عوامل مهاجرت‌هاست. تعداد پناهندگان تحت حمایت کمیساریای عالی پناهندگان در سال ۲۰۱۲ بیش از ۱۰ میلیون نفر بود و تعداد افراد بی‌جا و مکان داخلی به

حدود ۲۸/۸ میلیون نفر می‌رسد که این رقم با توجه به اتفاقات اخیر در سوریه و عراق و یمن بسیار افزایش یافته است؛

۵. عوامل محیطی: برخی مهاجرت‌ها بر اثر عوامل زیست‌محیطی مانند زلزله و خشکسالی است. این گونه جابه‌جایی‌های جمعیتی به‌طور برجسته‌ای داخلی‌اند؛

۶. شبکه‌های فراملی: ظهور جوامع مهاجر سازماندهی‌شده در کشورهای مقصد به‌مثابه عامل جاذب فرهنگی و اجتماعی عمل می‌کنند. شبکه‌ای از اعضای خانواده در خارج، تسهیل‌کننده فرایند مهاجرت است و جریان‌های قانونی مهاجرت به کشورهای صنعتی را آسان می‌سازد (IOM, 2013: 33-34).

در عصر جهانی شدن چند دسته از شرایط، تصمیم‌گیری برای مهاجرت را آسان و افراد را به این تصمیم تشویق می‌کند. نخستین دسته شرایط کلان اجتماعی است که با بین‌المللی شدن اقتصاد مرتبط است. به تعبیری، استعمار کهن و گونه‌های نو استعماری اخیرتر و به‌ویژه انواع خاص پیوندهای ناشی از جهانی شدن اقتصاد. دومین دسته استخدام مستقیم نیروی کار مهاجر از طریق کارفرمایان، حکومت‌ها به نمایندگی از کارفرمایان، یا شبکه‌های مهاجران است. سومین دسته شامل صدور و قاچاق سازمان‌یافته مردان، زنان و کودکان است که هر روز بر جنبه‌های غیرقانونی آن افزوده می‌شود. این فعالیت‌ها راه‌های تازه‌ای را برای اتصال میان کشورهای صادرکننده و واردکننده نیروی کار باز می‌کند که فراتر از استعمار کهن و اقتصاد نوین جهانی‌اند (سازن، ۱۳۸۹: ۱۳۳). دسته چهارم رسانه‌ها هستند که با توجه به نفوذ و گستره خود فرصت‌های شغلی، تحصیلی، سرمایه‌گذاری و زندگی بهتر در نقاط مختلف جهان را پیش روی همه قرار داده و مهاجرت را رونق بخشیده‌اند. پنجمین دسته صنایع حمل‌ونقل هستند که سفرها را تسهیل کرده، سرعت انجام سفر را افزایش داده و با ویژگی‌های خود امکان سفر به دورترین نقاط جهان را برای افراد فراهم آورده و به مقاصد سفر تنوع داده‌اند. این موارد با کمک یکدیگر مهاجرت بین‌المللی را به گزینه واقعی برای افراد و خانواده‌ها تبدیل کرده‌اند.

جدا از علل مطرح‌شده برای مهاجرت، صاحب‌نظران نیز به‌منظور بررسی علل مهاجرت در عصر جهانی شدن مدل‌ها و نظریه‌هایی را ارائه داده‌اند. به‌طور مثال پاپاسترگیادیس^۱ در این زمینه به دو مدل اشاره می‌کند؛ مدل اول (مدل رانشی - کششی داوطلبانه)^۲، نیروی محرک مهاجرت را انتخاب عقلایی و کارگزاری فرد می‌داند. براساس این مدل افراد به‌منظور بهبود اوضاع اقتصادی خود مهاجرت می‌کنند. این مدل، مهاجرت را به‌عنوان محاسبات فردی و استفاده از فرصت‌های اقتصادی می‌بیند. اشکال این مدل، این است که اولاً تا حدود زیادی در

1. Papastergiadis

2. Voluntarist push-pull model

مورد تأثیر مستقیم فقر در تصمیم به مهاجرت، اغراق می‌کند، زیرا اگر درست باشد، اکنون باید تعداد بیشتری از افراد به کشورهای ثروتمند مهاجرت می‌کردند. مسئله دوم این است که نمی‌تواند این حقیقت را شرح دهد که چرا مهاجرت‌ها در مسیرهای خاصی انجام می‌گیرد که همیشه منطقی‌ترین مسیر نیست؛ اگر نزدیک بودن و دسترسی را مدنظر قرار دهیم. مسئله بعدی این است که این مدل نمی‌تواند تبیین کند چرا برخی افراد حتی هنگامی که وضعیت اقتصادی‌شان رو به بهبود است، مهاجرت می‌کنند.

جایگزین مدل بالا «مدل مرکز - پیرامون ساختارگرا»^۱ است. این مدل مارکسیستی، جهان سرمایه‌داری را به‌عنوان نیروی محرکه حرکت از کشوری به کشور دیگر می‌بیند. مهاجرت با عرضه نیروی کار دائمی ارزان‌قیمت جهان سوم به اقتصادهای توسعه‌یافته خدمت می‌کند. علاوه بر آن جریان مهاجران از پیرامون کمتر توسعه‌یافته به کشورهای ثروتمند موجب تقویت نابرابری جهانی می‌شود. اشکال وارد بر مدل ساختاری مرکز- پیرامون این است که کارگزار کاملاً تابع ساختار سرمایه‌داری بین‌المللی است و کارگزار فردی به‌عنوان عنصری در مهاجرت نادیده گرفته می‌شود. در صورتی که با توجه به جهانی شدن به مدلی نیاز است که جریان‌ها و نیروهای جهانی نیز در آن دیده شود. این نیروهای جهانی به این معناست که الگوهای مهاجرت و تحرک در طول سال‌های اخیر تغییر کرده است، زیرا این نیروها پیوسته تکثیر، متحول، تسریع و تشدید می‌شوند (Block, 2006: 8-15). بر این اساس کاستلز و همکاران نظریه سیستم‌های چندسطحی مهاجرت^۲ را مطرح می‌کنند. براساس این نظریه مهاجرت در برخی سیستم‌ها که با هم تعامل و تداخل دارند و در سه سطح کلان، میانه و خرد عمل می‌کنند، مفهوم‌بندی می‌شود. سطح کلان شامل نیروهای سیاست جهانی، بازارهای جهانی، ایدئولوژی‌های جهانی، رسانه‌های جهانی و مانند اینهاست. همه این عوامل در سطح کلان بر جریان افراد بین و در میان کشورها تأثیرگذارند. در سطح خرد عامل انسانی در شکل ارزش‌ها و انتظارات انسانی مانند بهبود شرایط زندگی یا دستیابی به استقلال سیاسی قرار دارد و در سطح میانی شبکه‌های گوناگون واسط بین سطوح خرد و کلان قرار دارند. این شبکه‌ها شامل روابط اجتماعی، روابط نمادین و روابط فراملی است. از نظر اینها این سه سطح به‌گونه‌ای با هم در ارتباطند که جدا کردن آنها مشکل است و در بررسی مهاجرت‌ها هر سه سطح باید مدنظر قرار گیرد (Block, 2006: 8-15).

از لحاظ تحولات مهاجرتی، هرچند مهاجرت به قدمت تاریخ بشری است، از ۱۶۰۰ میلادی با ظهور منافع بازرگانی اروپاییان و غلبه «دنیای جدید» اشکال تازه‌ای به خود گرفت.

-
1. Structuralist centre-periphery
 2. Multi-level migration systems theory

صنعتی شدن اروپای غربی و آمریکای شمالی در قرن نوزدهم موجب مهاجرت افراد برای ساخت راه‌آهن و بنادر و کارخانه‌ها شد. بین سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۹۲۰ حدود ۳۰ میلیون نفر به آمریکا منتقل شدند. اما جهانی شدن موجب افزایش چشمگیر در حجم و وسعت مهاجرت بین‌المللی شده است. این جابه‌جایی‌ها، به تغییر جوامع و فرهنگ‌ها و ایجاد جوامع مهاجر (دیاسپوراها) و هویت‌های در حال گذار و احساس تعلق به دو یا چند جامعه به‌طور همزمان منجر شده است. شبکه‌های اجتماعی مهاجران در سراسر دنیا مهاجرت را تسهیل کرده است. شهرهای آمریکای شمالی، اروپا و اقیانوسیه چندفرهنگی شده‌اند، درحالی‌که مناطق جدید مهاجرت در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیز به‌سرعت همین مسیر را طی می‌کنند. جمعیت‌های همگون پیشین اکنون تنوع گنج‌کننده زبانی فرهنگی و مذهبی را تجربه می‌کنند (UNESCO, 2009: 15).

در عصر جهانی شدن نظام مهاجرت جهانی با توجه به مبدأ و مقصد همچنین حجم و انواع آن نیز تغییر کرده است. کشورهایی که زمانی مبدأ مهاجرت‌ها بودند، به مقصد مهاجرت تبدیل شده‌اند، البته عکس آن نیز صادق است. تغییر اروپا از منطقه اصلی مهاجرفرستی^۱ به قاره آمریکا و استرالیا به منطقه عمده مهاجرپذیری^۲ طی قرن بیستم شاید مهم‌ترین نمونه تاریخی اخیر باشد. در ابتدای قرن بیستم، سالانه یک میلیون نفر اروپا را به مقصد آمریکای شمالی ترک می‌کردند. در سال ۲۰۱۰ اتحادیه اروپا ۱/۲ میلیون مهاجر دائمی، بیش از تعداد مهاجران دائمی به ایالات متحده جذب کرد که بیانگر تغییر مهم در سیستم مهاجرت جهانی طی صد سال اخیر است. این تغییر به مهاجرپذیری خالص، نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ در ناحیه‌ای که از فرانسه و سوئیس به سوی شمال و شرق گسترش یافته و سپس در کشورهایی که مهاجرپذیری شدیدتری داشتند، از جمله بلژیک، آلمان و سوئد، آشکار شد. در اوایل قرن بیست و یکم بیشتر کشورهای جنوب و غرب اروپا و همچنین ترکیه به نواحی مهاجرپذیر خالص تبدیل شدند. تنها تعداد کمی از کشورها از جمهوری‌های بالتیک تا مرزهای شمالی یونان مهاجرفرستی خالص را تجربه کردند که بیشتر آنها نیز به اروپای جنوبی و غربی هدایت شدند. فدراسیون روسیه نیز با بازگشت بسیاری از روس‌تبارها از جمهوری‌های سابق، از مهاجرفرستی به مهاجرپذیری در تغییر بوده است. مثال‌های دیگر تغییر در مهاجرت، آسیاست که از مهاجرفرستی خالص به مهاجرپذیری خالص تبدیل شده است (Skeldon, 2013: 4). تحولات جهانی نشان می‌دهد که جهت‌گیری‌های مهاجرتی دوباره تغییر خواهد کرد. ظهور آسیا به‌عنوان منطقه اصلی مقصد و همچنین مبدأ و به‌ویژه نقش بالقوه چین در این زمینه مهم‌ترین چیزی

-
1. Emigration
 2. Immigration

است که باید در نظر داشت. تحولات اقتصادی در دنیا مهم‌ترین عاملی است که در آینده بر مهاجرت بین‌المللی تأثیر می‌گذارد (Skeldon, 2013: 6).

پایان جنگ سرد نیز عاملی تأثیرگذار بر مهاجرت بود، به‌نحوی که موجب افزایش چشمگیر مهاجرت از کشورهای بلوک شرق سابق و تحرکات جمعیتی در داخل شوروی شد. علاوه بر این پایان جنگ سرد و دنیای دوقطبی موجب حل و فصل برخی تعارضات بلندمدت و بازگشت تعداد زیادی از آوارگان شد. اما تعارضات قومی یا مدنی ناشی از فرایند ملت‌سازی در نقاط مختلف به یک‌سری مهاجرت‌های اجباری منجر شد. این تحولات به‌علاوه تفاوت‌های اقتصادی اجتماعی و جمعیت‌شناختی که بین کشورها در سطوح مختلف موجود است، تداوم مهاجرت بین‌المللی را تقویت خواهد کرد (Zlotnik, 1999: 21).

نگاه آماری به مهاجرت بین‌المللی نیز بیانگر تداوم افزایش آن طی سالیان است، به‌نحوی که میزان مهاجرت بین‌المللی در سال ۲۰۱۷ در جهان ۲۵۸ میلیون نفر بوده که از این میزان نزدیک ۵۷ درصد در مناطق توسعه‌یافته ساکن شدند، در صورتی که مناطق در حال توسعه میزبان ۴۳ درصد از این مهاجران بوده است. از ۱۴۶ میلیون مهاجر بین‌المللی که در شمال در ۲۰۱۷ زندگی می‌کنند، ۸۹ میلیون نفر یا ۶۱ درصد اهل کشورهای در حال توسعه هستند، در صورتی که ۵۷ میلیون نفر یا ۳۹ درصد در شمال به‌دنیا آمده‌اند. به‌علاوه ۹۷ میلیون نفر یا ۸۷ درصد از ۱۱۲ میلیون مهاجر بین‌المللی مقیم در جهان در حال توسعه در ۲۰۱۷ اهل جنوب هستند، در حالی که ۱۴ میلیون نفر یا ۱۳ درصد متولد شمال هستند (DESA, 2017: 1).

بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۷ تعداد مهاجران بین‌المللی سراسر جهان بیش از ۱۰۵ میلیون نفر یا ۶۹ درصد افزایش یافت. بیشتر این رشد بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۷ اتفاق افتاد. در طول این مدت حدود ۵/۶ میلیون نفر به مهاجرت سالانه در مقایسه با میانگین سالانه ۲/۵ میلیون نفر در طول ۲۰۰۵-۱۹۹۰ اضافه شده است.

در دوره زمانی بین ۱۹۹۰ و ۲۰۱۷ مناطق توسعه‌یافته ۶۴ میلیون نفر یا ۶۰ درصد از ۱۰۵ میلیون مهاجر بین‌المللی را که در سراسر جهان اضافه شدند، جذب کرده‌اند، در حالی که مناطق در حال توسعه ۴۱ میلیون نفر یا ۴۰ درصد آنها را جذب کرده‌اند (DESA, 2017: 1). بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۷ جمعیت مهاجر از جنوب که در جنوب ساکن شده‌اند، از ۵۷ میلیون نفر به ۹۷ میلیون نفر رسید (رشد ۷۰ درصدی). از ۴۱ میلیون نفر متولد خارج که در طول این دوره به جنوب اضافه شده‌اند، حدود ۹۰ درصد متولد کشورهای در حال توسعه بوده و تنها ۴ درصد از کشورهای شمال هستند (DESA, 2017: 2).

این مهاجرت‌های روزافزون بین‌المللی که در سطور پیشین بررسی شد، پیامدهایی با خود به‌همراه دارد که در ادامه نحوه تأثیر این مهاجرت‌ها بر زبان‌ها بررسی می‌شود.

مهاجرت و زبان

زبان مهم‌ترین ابزار ارتباطی و اولین دغدغه افراد برای مهاجرت است. با دانستن زبان یک کشور فرد مهاجر راحت‌تر و سریع‌تر می‌تواند در جامعه ادغام شود و به‌سوی اهدافش حرکت کند. در مقابل فقدان مهارت‌های زبانی برای وی در محیط بیگانه پیامدهایی دارد که می‌تواند آینده آن فرد را در جامعه یا محیط جدید با مخاطره روبه‌رو کند.

برای نشان دادن چگونگی تأثیر مهاجرت بر زبان‌ها، مبحث زبان و مهاجرت و تأثیرات متقابل آنها از دو زاویه بررسی می‌شود: نخست سیاستگذاری مهاجرت توسط کشورها و مسئله زبان؛ دوم، مقوله زبان، فرهنگ‌پذیری و ادغام در جامعه میزبان.

۱. سیاستگذاری مهاجرت و فرهنگ و زبان

سیاستگذاری در امر مهاجرت و مسئله اعطا یا عدم اعطای شهروندی به مهاجران از ابزارهایی است که دولت‌ها به‌منظور تأثیرگذاری بر مسائل جمعیتی و به‌تبع آن مسائل اقتصادی و فرهنگی خود از آن بهره می‌برند.

امروزه جهانی شدن، شهروندی را به شیوه‌های گوناگون تحت تأثیر خود قرار داده است: نخست، استقلال دولت-ملت‌ها را سست‌تر کرده است؛ جهانی شدن اصل سرزمین یعنی نقطه پیوند میان قدرت و مکان را شکسته است؛ دوم، ایدئولوژی حمایت‌کننده فرهنگ‌های متمایز ملی و نسبتاً مستقل را تضعیف کرده است. بدین ترتیب فرهنگ ملی میان فرهنگ جهانی و محلی در تنگنا قرار گرفته است؛ و سوم موجب جابه‌جایی فزاینده مردم در طول مرزهای ملی شده است (کاستلز و آلیستر، ۱۳۸۲: ۵۴-۴۷). هرچند افزایش میزان مهاجرت در دنیا، توان دولت‌ها را در کنترل مرزها کاهش داده، از دیدگاه ساسین فرایند جهانی شدن موجب گسترش دو روند متضاد شده است: ملیت‌زدایی در مورد کالا و سرمایه، و در مقابل، ملیت‌گرایی جدید در بطن سیاست‌های مهاجرپذیری. بسیاری از دولت‌ها در مقابل ملیت‌زدایی از تابعیت، مقاومت نشان می‌دهند. در خصوص حاکمیت، تابعیت و شهروندی هنوز نمادی از دولت ملی نوین محسوب می‌شود و دولت‌ها حاضر نیستند از این حق خود چشم‌پوشی کنند (به نقل از شورت و کیم، ۱۳۹۲: ۱۸۹). با این حال باید در نظر داشت اینکه فردی شهروند یک جامعه باشد، مسئله‌ای مرتبط با قانون است، اما دلالت‌های فرهنگی نیز دارد. شهروند یک جامعه بودن دلالت بر این دارد که یک فرد در اعتقادات، رسوم، سنت‌ها و باورها با یک جامعه سهیم است (Slade, 2010: 3).

اهمیت مسئله فرهنگ در روند تابعیت و شهروندی در کشورهای پذیرنده موجب شکل‌گیری دو مدل یا سیاست شهروندی فرهنگی شده است: همانندگردی^۱ و

چندفرهنگ‌گرایی^۱. همانندگردی سیاستی است که مفهوم شهروندی را با هویت درهم می‌آمیزد. در کشورهایی که چنین سیاستی اتخاذ می‌کنند، مهاجران در صورتی که رفتارشان با هنجارها، ارزش‌ها و اعتقادات اصلی جامعه میزبان تطابق داشته باشد و به آن کشور وفاداری نشان دهند، پذیرفته می‌شوند. در این سیاست هدف این است که مهاجران را به افرادی با کمترین وابستگی به کشور، فرهنگ و زبان اصلی‌شان (یا بدون وابستگی) تبدیل کنند.

در مقابل، سیاست چندفرهنگی بدین معناست که درحالی که از مهاجران انتظار می‌رود مقررات کلی همزیستی مسالمت‌آمیز را آن‌طور که در کشور میزبان تعیین شده است، مراعات کنند، آنها مجاز به همراهی با جامعه مذهبی یا قومی خود که متفاوت با جریان اصلی کشور میزبان است، هستند. در اینجا هدف اعطای ملیت به مهاجران و درخواست درجه‌ای از وفاداری به میزبان است. به این طریق به مهاجران نه تنها ملیت اعطا می‌شود، بلکه مهاجران، عضو گروه اقلیت قومی خود نیز باقی می‌مانند (Block, 2006:14-15).

فرانسه نمونه کشور دارای سیاست همانندسازی است. چندفرهنگ‌گرایی نیز دستاورد استرالیا به همراه دیگر کشورهای مهاجرپذیر از جمله کاناداست. مثال‌هایی از اقدامات فرانسه و استرالیا تفاوت دو نوع نگرش را نسبت به مهاجران نشان می‌دهد: میزان جمعیت مهاجران نسبت به کل جمعیت استرالیا از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰، عدد ۲۳/۱ درصد را نشان می‌دهد، در صورتی که در فرانسه این عدد صرفاً ۷/۹ درصد است. درحالی که دولت استرالیا به ۶۱۰ نفر از یکصد هزار نفر در دهه ۱۹۹۰ شهروندی داده است این رقم در فرانسه به ۱۷۳ نفر می‌رسد. برخلاف فرانسه، میزان اشتغال در میان مهاجران استرالیایی برابر با میزان ساکنان بلندمدت استرالیاست (Slade, 2010: 14-15).

باید توجه داشت شکل‌گیری گفتمان‌های اعطای شهروندی فوق، جدا از گفتمان‌های هویت ملی نیستند و مناظرات موجود در مورد رابطه شهروندی و زبان در کشورهای اروپای غربی صرفاً موضوع مدیریت سیاسی نیست، بلکه بخشی از فرایند ایدئولوژیک بزرگ‌تری است که مناظره ایدئولوژیک زبانی نامیده می‌شود (Stevenson, 2006: 147).

با وجود این دو نگاه در اعطای شهروندی، از آغاز قرن بیست و یکم تعدادی از دولت‌ها آزمون‌های شهروندی را نیز به منظور اطمینان از ویژگی‌های فرهنگی مناسب مهاجران اعمال کرده‌اند. در این میان نه تنها کشورهای مهاجرپذیر سنتی مانند استرالیا، آمریکا و کانادا آزمون‌های سختی را برای شهروند شدن مهاجران برگزار می‌کنند، بلکه کشورهای اروپای غربی نیز برای اولین بار توجه خود را به رژیم‌های آزمون معطوف کردند. تأکید بر ویژگی‌های فرهنگی مبتنی بر ملیت برای شهروند شدن در عصر جهانی شدن از طریق رژیم آزمون‌ها

بیانگر این است که چگونه دولت‌ها به شدت و شهروندان‌شان همچنان از دست رفتن هویت ملی را خطرناک می‌دانند (Slade, 2010: 3-5). از این‌رو هدف از آزمون‌های شهروندی تشویق متقاضیان، به یادگیری و شناخت ارزش‌های اساسی این کشورها و حذف کسانی است که تظاهر به این ارزش‌ها نمی‌کنند (Hargreaves, 2010: 104-105) محتوای آزمون‌های شهروندی نیز مبتنی بر این است که زبان منعکس‌کننده ارزش‌های فرهنگی و نیروی وحدت‌بخش هر جامعه‌ای است. از این‌رو دولت‌ها به سادگی از کارکرد مثبت و وحدت‌آفرین آن دست نخواهند کشید (Hargreaves, 2010: 121).

در حالی که هویت‌های ملی تا حدودی ساختی اجتماعی‌اند، مهاجرت‌های ناشی از جهانی شدن موجب نگرانی از تضعیف عرف‌ها و ارزش‌های غربی شده است. این ترس در میان مردم و دولتمردان کشورهای مهاجرپذیر غربی وجود دارد که مهاجران هویت و دستاوردهای فرهنگی آنها را سست و تضعیف کنند (Slade, 2010: 3-5).

در میان مسائل مختلف فرهنگی، زبان جایگاه مهمی در دیدگاه سیاستگذاران کشورهای مهاجرپذیر برای ورود مهاجران به کشورشان دارد. از این‌رو زبان به‌عنوان عنصری مهم در معیارهای پذیرش مهاجران برای شهروندی کشورهای مهاجرپذیر به‌صورت مثبت یا منفی نقش ایفا می‌کند.

آنچه در این میان در سطح کلان مهم است، بخش قانونی مهاجرت است که موجب فرایندهای بوروکراتیک و سیاستگذارانه برای مهاجران شده است و مهم‌تر از آن، سطح نمادین قوانین و سیاست‌هاست؛ بخشی که هدف از آن حمایت از هویت و فرهنگ داخلی جهت حفظ فرهنگ و هویت جامعه میزبان است (Codó, 2008: 1-2).

امروزه کشورهای مهاجرپذیر براساس قوانین و مقررات خود با پدیده مهاجرت برخورد کرده و برای دادن تابعیت و شهروندی به مهاجران به آزمون‌های زبان و شناخت جامعه میزبان روی آورده‌اند که در ذیل، موضوع زبان در سیاستگذاری‌های مهاجرتی کشور آلمان به‌اختصار بررسی می‌شود.

آلمان از کشورهایی است که سیاست‌های مهاجرپذیری آن با مسئله اتحاد ملی و ادغام مهاجران در فرهنگ این کشور ارتباطی نزدیک دارد و در این میان زبان نقش مهمی را برای ورود به آلمان و داشتن حقوق شهروندی ایفا می‌کند (Möllering, 2010: 155). الزام دولت فدرال آلمان برای مهارت زبانی مهاجران در سطح B1 دارای سخت‌ترین شرایط در مقایسه با هلند در سطح A2 و کشورهایی چون کانادا و آمریکا است.

متقاضیان مهاجرت باید مدرکی را که بیانگر مهارت زبانی متقاضی است، دارا باشند:

۱. حضور موفقیت‌آمیز در دوره‌های ادغام^۱ با ارائه مدرک صادرشده توسط اداره مهاجرت و پناهندگی و تکمیل موفق دوره زبان به‌عنوان بخشی از دوره ادغام؛
۲. تکمیل گواهی زبان آلمانی، معادل سطح B1 چارچوب مشترک اروپا برای زبان؛
۳. دارا بودن چهار سال تحصیل موفق در آلمان؛
۴. دارا بودن مدرک تحصیلی از مدارس آلمانی؛
۵. پذیرفته شدن در سال دهم مدارس آلمانی؛
۶. دارا بودن مدرک دانشگاهی از دانشگاه‌های آلمانی‌زبان؛
۷. تکمیل آموزش‌های حرفه‌ای (Möllering, 2010: 149-151).

رویه و روش دولت آلمان در مهاجرپذیری بر نوعی ایدئولوژی ملی استوار است که از طریق آن شهروندی با هویت ملی گره خورده است و در این میان زبان مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند و وجوه مختلف زبان به‌شدت بخشی از این هویت ملی‌اند. نقش هویت‌ساز زبان به‌خصوص پس از اتحاد دو آلمان نمود بیشتری یافته و ناسیونالیسم زبانی آلمان در اصل یک ملت و یک زبان در پی ایجاد هویت یکپارچه برای آلمان است. بدین ترتیب در رژیم کنونی شهروندی، زبان آلمانی قوی‌ترین نشانه همگرایی موفق است، همان‌طور که در طرح ملی همگرایی^۲ که در سال ۲۰۰۷ توسط دولت ارائه شد، زبان پیش‌شرط همگرایی و ادغام است. بر این اساس کسانی که خواهان مهاجرت به آلمان هستند، باید موافقت خود را با هویت ملی آلمان از طریق به‌دست آوردن مهارت‌های زبان آلمانی در سطح نسبتاً بالا و تعهد و تعامل با هویت تاریخی و مدنیت آلمان نشان دهند (Möllering, 2010: 156,159).

با توجه به اهمیت زبان برای دولت فدرال آلمان است که هزینه زیادی برای برگزاری دوره‌های همگرایی و ادغام پرداخت می‌کند؛ دوره‌هایی که در اصل دوره‌های آموزش زبان هستند، زیرا ۶۰۰ واحد از ۶۴۵ واحد این دوره‌ها به زبان اختصاص دارد. آموزش زبان اساس استراتژی همگرایی جدید دولت فدرال آلمان است (Möllering, 2010: 157,160).

علاوه بر تأثیر مسائل سیاستگذارانه بر زبان مهاجران که می‌توان آن را امری اجباری و از «بالا به پایین» دانست، فرهنگ‌پذیری نیز عامل تأثیرگذار بر زبان مهاجران است که به نسبت مورد قبلی، می‌توان آن را «داوطلبانه» دانست که در ادامه بررسی می‌شود.

۲. زبان، فرهنگ‌پذیری و ادغام در جامعه میزبان

مهاجرت بیانگر تحول بزرگی در زندگی مهاجران است و تمامی وجوه زندگی آنان را تحت

تأثیر قرار می‌دهد. مهاجرت همراه با خود دربردارنده نوعی تغییر فرهنگی است؛ تغییری که فرهنگ‌پذیری^۱ خوانده می‌شود؛ این تغییر نه تنها در عناصر فرهنگی فرد یا گروه مهاجر تحول ایجاد می‌کند، بلکه در جامعه میزبان نیز تغییراتی به وجود می‌آورد (محمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۳).

در ساده‌ترین تعریف، فرهنگ‌پذیری شامل همه نوع تغییراتی است که در پی تماس بین افراد و گروه‌های مختلف که زمینه‌های فرهنگی متفاوتی دارند، به وجود می‌آید. در تعریف کلاسیک آن «فرهنگ‌پذیری مجموعه پدیده‌هایی است که از تماس دائم و مستقیم میان گروه‌هایی از افراد با فرهنگ‌های متفاوت نتیجه می‌شود و تغییراتی را در الگوهای فرهنگی یک یا دو گروه موجب می‌گردد» (Sam, 2006: 11-12). شواهد و قرائن بیانگر آن است که در پدیده مهاجرت در نهایت فرهنگ میهمان عناصر و مشخصات فرهنگی خود را به میزان زیادی از دست می‌دهد و خصوصیات فرهنگ میزبان را جذب می‌کند یا به اصطلاح با آن همسان می‌شود (به نقل از محمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۳).

مهم‌ترین مسئله در مورد زبان مهاجران بحث فرهنگ‌پذیری و حفظ زبان میراثی^۲ در میان نسل دوم و بعدی مهاجران است (Zhang, 2008). در این زمینه تحقیقات مرتبط با زبان و مهاجرت، نشان‌دهنده تغییراتی است که میان نسل‌های مختلف مهاجران در زمینه حفظ یا تغییر زبان در طول زمان رخ می‌دهد (Phinney, 2003: 64). حساسیت مسئله زبان در مهاجرت چنان است که با وجود حفظ هویت قومی، اما زبان به سبب ماهیت آن عنصری است که زودتر از دیگر عناصر هویت قومی در معرض خطر قرار می‌گیرد. تحقیقات نشان می‌دهد زبان در عمل اولین چیزی است که در هویت قومی از دست می‌رود و جدا از زبان، هویت قومی می‌تواند در نسل‌های بعدی ادامه پیدا کند. در عین حال هرچه استفاده از زبان مسلط بیشتر شود، افول هویت قومی نیز تشدید می‌شود (cited in Phinney, 2003: 73).

حفظ زبان قومی برای مهاجران مزایای روان‌شناختی در فرایند فرهنگ‌پذیری دارد. مزیت نخست این است که حفظ زبان مادری به فرزندان برای حفظ برخی تمایزات فرهنگی کمک می‌کند و بدین طریق موجب کنترل بهتر میزان تطبیق‌پذیری خود با فرهنگ مسلط می‌شود. دوم اینکه حفظ زبان میراثی موجب تقویت آگاهی قومی می‌شود. مهاجران به واسطه ظاهر خود با وجود روان صحبت کردن به زبان کشور میزبان به عنوان «بیگانه» شناخته می‌شوند. تأکید بر هویت قومی از لحاظ روانی از راه‌های غلبه بر حاشیه‌نشینی است. با حفظ زبان میراثی فرزندان فرصت دستیابی به جایگاه و شناسایی در گروه قومی خود را به دست می‌آورند و این مسئله موجب کاهش آسیب‌های عاطفی ناشی از نداشتن قرابت با فرهنگ اکثریت می‌شود. سوم اینکه

1. Acculturation

2. Heritage

از آنجا که بسیاری از والدین و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها توانایی کمی در زبان کشور جدید دارند، عدم موفقیت در حفظ زبان میراثی برای نسل دوم فرزندان خطرناک است، زیرا به معنی از دست رفتن تأثیرگذاری و حمایت خانواده است. در واقع از بین رفتن زبان میراثی در میان نسل دوم مهاجران اغلب به‌عنوان ریشه تعارضات بین‌نسلی و عدم ارتباطات خانوادگی در میان خانواده‌های مهاجر مطرح می‌شود (Zhang, 2008: 17-18).

با وجود اهمیت حفظ زبان میراثی برای سلامت روانی و همچنین نقش آن در هویت مهاجران، به‌طور کلی تحقیقات گذشته نشان می‌دهد که تغییر زبان در میان فرزندان مهاجران پدیده‌ای شایع‌تر است تا حفظ زبان (Zhang, 2008). از نظر نتل و رومین نبض زبان در دست جوان‌ترین نسل است و زبان‌ها هنگامی به خطر می‌افتند که دیگر توسط والدین به نسل بعد منتقل نمی‌شوند (Nettle & Romaine, 2000: 8). این مسئله به دلایل مختلف امری شایع در میان خانواده‌های مهاجران است. انصاری (۱۳۶۹) در بررسی وضعیت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان مهاجر در ایالات متحده معتقد است که اکثریت فرزندان متعلق به نسل دوم ایرانیان مقیم آمریکا از سخن گفتن به زبان فارسی حداکثر جز سلام و احوال‌پرسی چیز بیشتری نمی‌دانند و این ناشی از قصور والدین است (انصاری، ۱۳۶۹: ۱۶۲). تحقیق سباستین رسینگر (۲۰۱۳) نیز در مورد موقعیت زبان بنگالی در میان نسل دوم مهاجران بنگلادشی در لندن نشان می‌دهد با اینکه نسل اول مهاجران بر حفظ زبان بنگالی تأکید داشتند، در نسل دوم مهاجران به‌نوعی تغییر اولویت به‌سوی زبان انگلیسی روی داده و زبان بنگالی به‌طور بسیار محدودی در جامعه زبانی یا خانواده بیشتر کاربرد ندارد. تحقیقات ژانگ (۲۰۰۸) نیز بیانگر تغییر زبان میان دو نسل مهاجران چینی در فیلادلفیاست.

اما اکنون این سؤال مطرح می‌شود که علت یا علل عدم انتقال بین‌نسلی زبان میان مهاجران چیست؟ تحقیقات صورت‌گرفته هر کدام به علتی از این عوامل اشاره دارند. مونتا یا در تحقیقات خود در میان اسپانیایی‌زبان‌های مقیم ایالات متحده معتقد است نسل اول مهاجران (والدین) نیازمند ادغام زبانی و فرهنگی در جامعه جدید هستند تا به فرزندان خود کمک کنند در جامعه محلی مسلط وارد شوند (Montoya, 2009: 64). به نظر وی مهاجران که با هدف بهبود وضعیت زندگی خود و آینده فرزندان‌شان به آمریکا مهاجرت کرده‌اند، به‌منظور یکرنگ شدن با جامعه آمریکا و به‌دست آوردن فرصت‌های اقتصادی اجتماعی برای فرزندان خود مجبور به صرف‌نظر از زبان خود و پذیرش زبان مسلط هستند. همزمان بسترهای اقتصاد اجتماعی، طبقه و تحصیلات تا حدودی در تصمیم مهاجران برای انتقال زبان بومی خود به فرزندان‌شان در جامعه‌ای که زبان انگلیسی مسلط است، نقش ایفا می‌کند. همچنین ایالات متحده از طریق

سنت‌های اجتماعی خود از ایدئولوژی ادغام حمایت می‌کند که موجب می‌شود تفاوت‌ها فراموش شود و ملتی واحد شکل بگیرد (Montoya, 2009: 69).

اهمیت نقش والدین در انتقال زبان و فرهنگ قومی به نسل دوم مهاجران امری است که انصاری نیز آن را در کتاب خود مهم دانسته و عدم انتقال آن را ناشی از قصور والدین می‌داند. وی با تأکید بر نقش دیاسپورا معتقد است مهاجران تا زمانی که بدون یک جامعه باقی بمانند و پیوندهای خود را با سرزمین مادری برقرار نکنند، نمی‌توانند در انتقال زبان و فرهنگ خود به نسل دوم موفق باشند (انصاری، ۱۳۶۹). از نظر وی پدران و مادران ایرانی از پدید آوردن جو فرهنگی و جهت دادن فرزندان‌شان به سوی هویت نژادی خود به‌خصوص آموزش زبان فارسی عاجز بوده‌اند. این امر ناشی از چند عامل است:

۱. شمار اندک آنها در ناحیه محل اقامتشان؛
 ۲. دوری مکانی و نبود روابط اجتماعی با شمار بسیاری از ایرانیان دیگر؛
 ۳. فقدان مراکز فرهنگی و مذهبی؛
 ۴. نبود تعهد استوار از سوی پدران و مادران که حامل فرهنگ خود باشند.
- در نتیجه همه این عوامل، بخش مهمی از فعالیت اجتماعی کودکان در میان همسالان و همکلاسی‌های آمریکایی آنها انجام می‌گیرد. کودک ایرانی جدا از دیگر کودکان ایرانی و با زندگی در محیطی فرهنگی که هیچ رنگ و بوی فرهنگ ایرانی ندارد، دورانی از کودکی را پشت سر می‌گذارد که صبغه فرهنگ آنجا را دارد (انصاری، ۱۳۶۹: ۱۶۲).
- وجود جامعه مهاجر (دیاسپورا) قوی و تأثیر مثبت آن در حفظ زبان در تحقیق رسینگر نیز مشهود است؛ پاسخ‌دهندگان که دارای روابط و تعاملات قوی با دیگر بنگلادشی‌های مهاجر بوده‌اند، تمایل دارند از زبان بنگالی بیشتر از زبان انگلیسی در تعاملات خود استفاده کنند که بیانگر این است که الگوی تعامل درون قومی نقش مهمی در حفظ زبان بنگالی ایفا می‌کند (Rasinger, 2013: 46-60).
- نقش مدرسه به‌عنوان عامل مهم فرهنگ‌پذیری مطلبی است که از نظر پژوهشگران حوزه مهاجرت به دور نمانده است. باستانی به اهمیت نقش مدرسه در فرهنگ‌پذیری نسل دوم اشاره می‌کند و معتقد است که با ورود به مدرسه و یادگیری زبان کشور میزبان، فرزندان مهاجران در عمل وارد عرصه فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری می‌شوند. «فرزندان مهاجران همزمان با «از آن خود ساختن» زبان آلمانی روحیه فرهنگی غالب بر اجتماع را نیز جذب می‌کنند». در این شرایط است که خانواده مهاجران در موضع کاملاً ضعیف در مقابل مدرسه قرار می‌گیرند (باستانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۹۰).

اهمیت نقش مدرسه به‌عنوان عامل آغاز فرهنگ‌پذیری مهاجران مسئله‌ای است که در تحقیقات ژانگ نیز مورد اشاره قرار گرفته است. وی معتقد است با وجود تلاش والدین

به منظور انتقال زبان چینی به نسل بعد، اغلب فرزندان پس از آغاز مدرسه در مقابل تلاش آنها مقاومت می‌کنند (Zhang, 2008: 2). وی دلیل اصلی آن را رواج یکپارچه زبان انگلیسی در مدارس و فقدان محیط حمایتی از زبان چینی در مدارس می‌داند (Zhang, 2008: ch5). از سوی دیگر جو روانی ناشی از پرستیژ زبان مسلط و تحقیر نژادی و زبانی نیز تأثیر منفی بر زبان مادری در میان مهاجران دارد، به نحوی که گوگناز در تحقیقات خود در زمینه زبان آلبانیایی‌های مهاجر در یونان به این مسئله برمی‌خورد که برخی دانش‌آموزان در واکنش به تحقیر گروه قومی‌شان، شناخت خود را از زبان آلبانیایی پنهان می‌کردند (Gognas, 2009: 95-110).

فقدان جامعه مهاجر قوی، نقش مهم مدرسه و والدین، مسائل روانی و اقتصادی و شرایط جامعه میزبان، در مجموع دست در دست هم می‌دهند تا مهاجران به سوی همانند شدن و ادغام فرهنگی در جامعه میزبان حرکت کنند. بدین ترتیب زبان میراثی مهاجران طی چند نسل از بین می‌رود.

در ذیل به‌طور نمونه و مختصر وضعیت زبان بنگالی در میان مهاجران بنگلادشی مقیم لندن بررسی می‌شود. بررسی موقعیت زبان بنگالی در میان نسل دوم مهاجران بنگلادشی در لندن نشان می‌دهد با وجود تأکید نسل اول مهاجران بر حفظ زبان بنگالی، در نسل دوم مهاجران به‌نوعی تغییر اولویت به سوی زبان انگلیسی روی داده است و زبان بنگالی صرفاً به‌طور بسیار محدود در جامعه زبانی یا خانواده کاربرد دارد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد ۶۰/۴ درصد نسل دوم بنگلادشی‌ها زبان اول خود را انگلیسی و ۳۹/۶ درصد بنگالی می‌دانند. همچنین تحقیقات نشان می‌دهد مهارت‌های زبان انگلیسی آنها به‌طور عمده‌ای بهتر از زبان بنگالی است. از چهار مهارت زبانی پاسخ‌ها بیانگر نمره کمتر خواندن و نوشتن نسبت به صحبت کردن و گوش دادن است. این شاخص حاکی از آن است که با وجود کلاس‌های آموزش زبان بنگالی در منطقه شرق لندن، این زبان به‌سوی انتقال صرفاً شفاهی در حال حرکت است. در این میان در الگوهای درون‌خانوادگی نیز کفه ترازو به نفع زبان انگلیسی می‌چربد، به‌ویژه پاسخ‌دهندگان دارای فرزند، زبان انگلیسی را ترجیح می‌دهند. در زمینه زبان ارتباطی والدین نیز با اینکه نیمی از پاسخ‌دهندگان دارای همسرانی بنگلادشی بودند، با این حال انگلیسی، زبان ارتباطی بین آنهاست.

شواهد مذکور نشان از آن دارد که حفظ زبان بنگالی نقش محدودی در قلمرو خانه و خانواده بازی می‌کند؛ جایی که به‌طور سنتی مامن زبان‌های جامعه اقلیت تلقی می‌شود. موارد مذکور نشان‌دهنده تغییر اولویت از زبان بنگالی به زبان انگلیسی در نسل دوم مهاجران بنگالی است و حاکی از تغییر جهت کامل از زبان بنگالی به زبان انگلیسی در نسل سوم و در نتیجه

افول فرهنگ و هویت این مهاجران و ادغام فرهنگی در جامعه میزبان است (Rasinger, 2013:46-60).

نتیجه

جهانی شدن از طریق فناوری اطلاعات و ارتباطات با فشرده کردن زمان و مکان فاصله‌ها را کوتاه کرده، عامل دسترسی فوری و آسان به اخبار و اطلاعات نقاط مختلف دنیا شده و از سوی دیگر صنعت حمل‌ونقل، مسافرت و مهاجرت به هر نقطه از دنیا را نسبت به گذشته بسیار آسان‌تر کرده است. بدین صورت فناوری اطلاعات و ارتباطات موجب افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی شده است.

مهاجرت بین‌المللی موجب جدایی فرد از جامعه زبانی خود و ورود به دنیای زبانی و فرهنگی جدیدی می‌شود. این پدیده از دو زاویه بر زبان‌ها تأثیر منفی می‌گذارد؛ نخستین مورد به سیاستگذاری‌های مهاجرت از سوی کشورهای میزبان مرتبط است. کشورهای مهاجرپذیر برای کنترل مهاجرت به کشور خود قوانین و مقررات سختگیرانه‌ای را اعمال می‌کنند که عمده‌ترین آن در حوزه فرهنگ، مربوط به یادگیری زبان کشور میزبان است. بدین طریق فرد مجبور می‌شود زبان دیگری را بر زبان خود ترجیح دهد و با آن یکی شود. مسئله دوم مقوله فرهنگ‌پذیری و ادغام در جامعه میزبان است. مهاجران با هدف بهبود وضعیت زندگی خود یا بهره‌گیری از منافع مادی یا معنوی کشور میزبان به آنجا مهاجرت کرده‌اند، از این‌رو طبیعی است که بدون یادگیری زبان و پذیرش فرهنگ آنها، در آن جامعه پذیرفته نشوند. از این‌رو مجبورند خود را هماهنگ و هم‌رنگ آن جماعت کنند. این هم‌رنگی به قیمت انتقال نیافتن زبان به نسل‌های دوم و سوم مهاجران صورت می‌گیرد؛ بدین طریق نبود انتقال زبانی بین‌نسلی افول زبان مادری را در پی خواهد داشت. از این‌رو با توجه به افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی در عصر جهانی شدن مشخص می‌شود که مهاجرت‌های بین‌المللی چگونه می‌تواند در مقیاس وسیع در دست رفتن تنوع زبانی در جهان تأثیرگذار باشد.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. انصاری، عبدالمعبود (۱۳۶۹). ایرانیان مهاجر در ایالات متحده، پژوهشی در حاشیه‌نشینی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: آگه.
۲. باستانی، محمد (۱۳۸۲). آشنایان غریب: نمونه‌ای از تجربه زندگی نسل دوم ایرانیان مهاجر در اروپا، تهران: نگاه معاصر.
۳. ساسن، ساسکیا (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: چشمه.
۴. سجادی‌پور، سید محمدکاظم (۱۳۸۴). «چارچوب مفهومی و عملیاتی در مدیریت مهاجرت بین‌المللی، مطالعه موردی ایران»، تحقیقات جغرافیایی، ش ۷۸، ص ۳۰-۹.

۵. رابرتسون، رونالد (۱۳۸۲). **جهانی شدن - تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی**، ترجمه کمال پولادی، ج دوم، تهران: نشر ثالث، با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
۶. شورت، جان؛ و کیم، یونگ (۱۳۸۴). **جهانی شدن و شهر**، ترجمه احمد پوراحمد، شایان رستمی، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
۷. شولت، جن آرت (۱۳۸۳). «جهانی شدن سیاست» در جان بیلینس و استیو اسمیت **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر جدید**، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ج ۱.
۸. کاستلز، استفان؛ و دیویدسون، آلیستر (۱۳۸۲). **مهاجرت و شهروندی**، ترجمه فرامرز تقی لو، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰). **پیامدهای مدرنیته**، ترجمه محسن ثلاثی، ج دوم، تهران: مرکز.
۱۰. مارتین، فیلیپ؛ و ویگرن، جوناس (۱۳۸۶). **مهاجرت بین‌المللی: رویارویی با چالش‌ها**، ترجمه ابوالقاسم ناظمی و محمدعلی خراسکانی، تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی وابسته به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
۱۱. محمدی، بیوک (۱۳۸۰). **زندگی ایرانیان در کانادا: پژوهشی در زندگی واقعی ایرانیان مقیم ونکور کانادا**، تهران: واژه.
۱۲. منگالام، ج.ج.؛ و شوارزولر، هری (۱۳۶۸). «بررسی رهنمودهای نظری برای بنیانگذاری جامعه‌شناسی مهاجرت»، ترجمه سعید کیاجوری در عبدالعلی لهسانی‌زاده، **نظریات مهاجرت**، شیراز: انتشارات نوید.
۱۳. واترز، مالکوم (۱۳۷۹). **جهانی شدن**، ترجمه اسماعیل مردانی گیبوی و سیاوش مریدی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
۱۴. وحیدی، پریدخت (۱۳۶۴). **مهاجرت بین‌المللی و پیامدهای آن**، تهران: وزارت برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات.

(ب) خارجی

15. Block, D. (2006). **Multilingual Identities in a Global City: London Stories**, UK & US: Palgrave Macmillan.
16. Castles, S., Miller, M. J. (1996). **The Age of Migration: International Population Movement in the Modern World**, London: Macmillan.
17. Codó, E. (2008). **Immigration and Bureaucratic Control: Language Practices in Public Administration**, Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
18. DESA. (2017). **International Migration Report 2017**. New York: UN.
19. Gognas, N. (2009). "Language Shift in Second Generation Albanian Immigrants in Greece", **Journal of Multilingual and Multicultural Development**. 30 (2), pp: 95-110.
20. Hargreaves, M. (2010). "Citizenship Testing in the Anglophone Countries: The UK, Canada and The USA". In C. Slade, M. Möllering (Eds.) **From Migrant to Citizen: Testing Language, Testing Culture** (pp. 101-124). UK: Palgrave Macmillan.
21. Held, D. and McGrew A. (2007). **Globalization /Anti-Globalization, Beyond the Great Divide**, 2nd edition Cambridge: Polity press.
22. IOM. (2013). **World Migration Report**, Geneva: IOM.
23. Möllering, M. (2010). "The Changing Scope of German Citizenship: From 'Guest Worker' to Citizen?". In C. Slade and M. Möllering (Eds.) **From Migrant to Citizen: Testing Language, Testing Culture** (pp.145-163), UK: Palgrave Macmillan.
24. Montoya, M. C. (2009). "Maintenance of Spanish as a Heritage Language in a Global World". In H.H. Leung, and Others, **Imagining Globalization: Language, Identities, and Boundaries**, (pp.63-84), Basingstoke: Palgrave Macmillan.
25. Nettle, D., Romaine, S. (2000). **Vanishing Voices: The Extinction of the World's Languages**, Oxford: Oxford University Press.
26. Phinney, J. (2003). "Ethnic Identity and Acculturation". In K.M. Chun, K. B. Organista, G. Marín, (Eds.) **Acculturation, Advances in Theory, Measurement and Applied Research** (pp.63-82), Washington, DC: American Psychological Association.
27. Raisinger, S. (2013). "Language Shift and Vitality Perceptions amongst London's Second - generation Bangladeshis". **Journal of Multilingual and Multicultural Development**. 34(1), pp:46-60.

28. Sam, D. (2006). "Acculturation: Conceptual Background and Core Components". In D. Sam, J.W. Berry (Eds.) **The Cambridge Handbook of Acculturation Psychology** (pp.11-26), Cambridge, New York: Cambridge University Press.
29. Skeldon, R. (2013). **Global Migration: Demographic Aspects and its Relevance for Development**, New York: UN.
30. Stevenson, P. (2006). "National Languages in Transnational Contexts: Language, Migration and Citizenship in Europe". in C. Mar-Molinero, P. Stevenson (Eds.), **Language, Ideologies, Policies and Practices** (pp.147-161), London: Palgrave.
31. Slade, C. (2010). "Shifting Landscapes of Citizenship". In C. Slade and M. Möllering (Eds.) **From Migrant to Citizen: Testing Language, Testing Culture** (pp.3-23), UK: Palgrave Macmillan.
32. Slade, C., Möllering, M. (Eds.). (2010). **From Migrant to Citizen: Testing Language, Testing Culture**, UK: Palgrave Macmillan.
33. Shohamy, E. (1996). "*The Use of Language Tests for Power and Control*". In **Educational Linguistics, Cross Cultural Communication, and Global Interdependence Georgetown University Round Table on Languages and Linguistics 1994**, (pp.57-72). Washington DC: Georgetown University Press.
34. UNESCO. (2009). **UNESCO World Report: Investing in Cultural Diversity and Intercultural Dialogue**, Paris: UNESCO.
35. Zhang, D. (2008). **Between Two Generations: Language Maintenance and Acculturation Among Chinese Immigrant Families**, USA: LFB Scholarly Publishing LLC.
36. Zlotnik, H. (1999). "Trends of International Migration Since 1965: What Existing Data Reveal". **International Migration**, 37(1), pp: 21-61.

